

نامید در شعر امید

■ هادی اخوان

دبیر ادبیات فارسی، کارشناس ارشد ادبیات، دبیر ادبیات شهرستان محمودآبادمازندران
تصویرسازی: میثم موسوی

□ چکیده

در این مقاله، نگارنده به بررسی رویکردهای نومیدانه شعر اخوان ثالث (م. امید) می‌پردازد.

صفت‌بندی‌هایی که در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دوران معاصر صورت گرفته بسیاری از هنرمندان و شاعران را نیز به سمت خود کشیده است. مهدی اخوان ثالث یکی از این شاعران است که روح حماسی سروده‌هایش بیانگر این موضوع است. در حقیقت، اخوان روایتگر واقع‌گرایانه اوضاع و احوال دوران پهلوی است؛ دوره‌ای که بازی‌های سیاسی همه‌چیز را به کام تاریکی، سیاهی و پلیدی فرو برده است. این اوضاع نه تنها اخوان بلکه دیگر شاعران را هم تحت تأثیر قرار داده است.

دوران معاصر، دوران گل و بلبل و شادخواری نیست بلکه دوران رنج انسان است؛ انسان گرفتار در چنگال استعمار، توجه به انسان از ویژگی‌های برجسته شعر اخوان است. اگرچه درون‌مایه شعر اخوان، درد و رنج انسان و نفرت و ناامیدی است اما در لحظه‌هایی از سروده‌هایش امیدهایی هرچند کوچک از دور چشمک می‌زند؛ امید به گشوده شدن پنجره‌ای به سوی صبح رهایی.

کلیدواژه‌ها: اخوان ثالث، امید، شعر معاصر، انسان، نومیدی

درآمد

شاعران و ادیبان از معماران بزرگ زبان فارسی و طلایه‌داران فرهنگ و هنر و اندیشه‌اند. زبان فارسی، زبانی بالنده و هنری است که همواره در تندبادهای حوادث روزگاران سرفرازانه قد برافراشته و اندیشه‌های ناب ایرانی - اسلامی را در ظرف وجودی خویش جای داده است؛ اندیشه‌هایی که بر زبان و قلم شاعران بزرگ دیروز و امروز، چون رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، نظامی، سعدی، مولوی، حافظ، پروین، بهار، نیما، اخوان و... جاری شده است.

زبان فارسی سند هویت فرهنگی و ملی ما ایرانیان و آینه تمام‌نمای فرهنگ و اندیشه پاک پیشینیان ماست که چنان خورشیدی بر بلندای این سرزمین مقدس می‌درخشد و ما را با گذشته‌ها هم‌نوا و هم‌آوا می‌سازد و پیوند می‌دهد. زبان فارسی

چشم‌انداز سرزمین ما را وسعت می‌دهد و به فراسوی مرزهای کنونی می‌برد؛ به گستره جغرافیایی فارسی‌زبانان کشورهای پاکستان، تاجیکستان، افغانستان، هندوستان و هر جایی که فارسی‌زبانان زندگی می‌کنند. بنابراین، بر همه ما لازم است که با جان و دل از این میراث گران‌بها حفاظت و حمایت کنیم تا مبادا خدش‌های بر آن وارد شود یا خطری آن را تهدید کند.

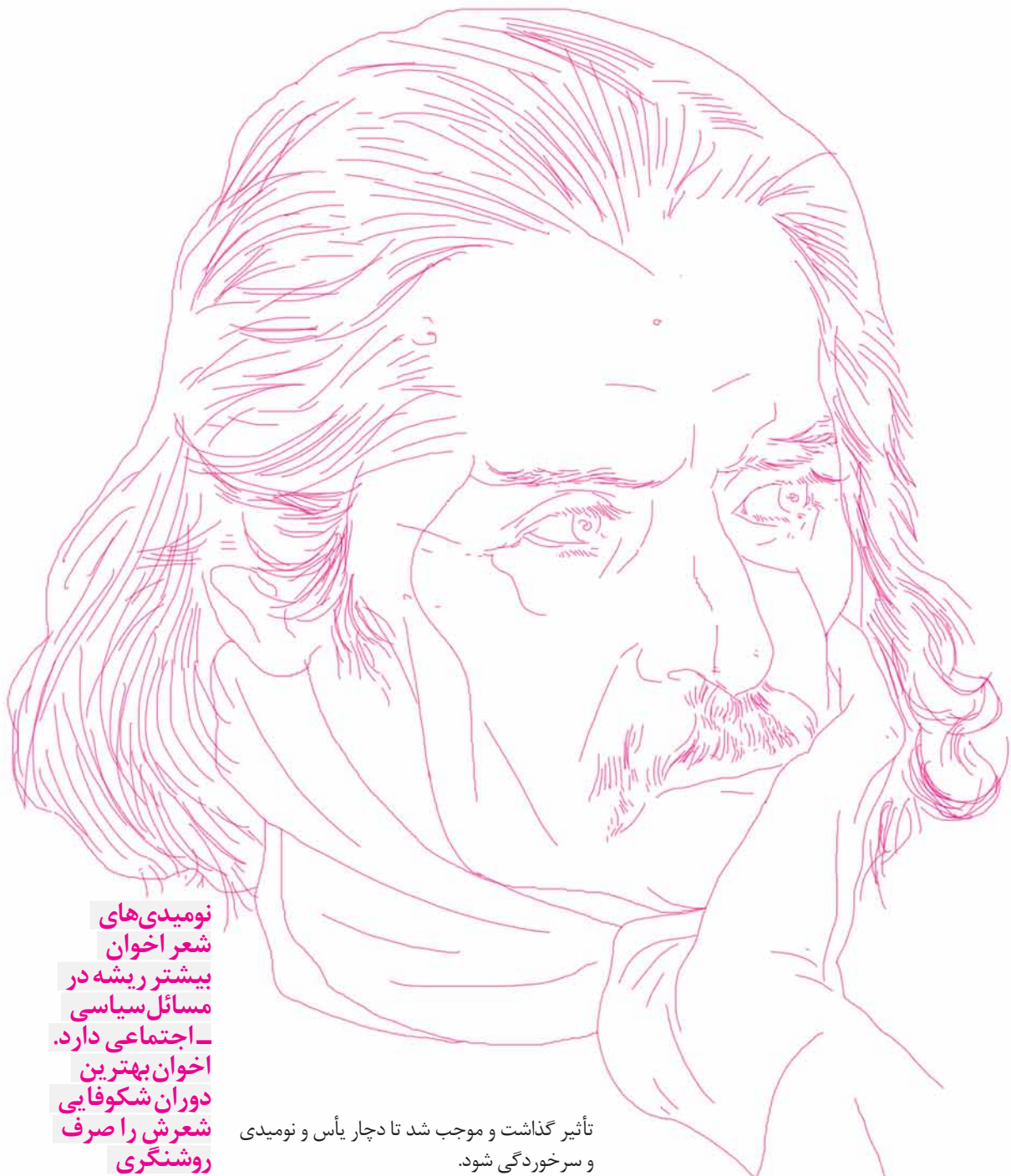
واقع‌گرایی شعر معاصر

از ویژگی‌های برجسته شعر معاصر، واقع‌گرایی است. اما برخلاف این دوران، در ادبیات درخشان هزار ساله فارسی با همه توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها و زیبایی‌هایش به‌خاطر آرایش‌های زبانی و ادبی و خیال‌پردازی‌های شاعرانه و گاه به‌دلیل وابستگی‌های اقتصادی و مالی به دربارها، واقع‌گرایی در پرده‌ای از ابهام قرار گرفته بود. در دوران ما و صد سال اخیر و به‌ویژه از مشروطه به بعد، با تحولات سیاسی - اجتماعی که در ایران و جهان رخ داده و با ظهور شاعر بزرگ نوپرداز، نیما یوشیج، شاعر تاریخ‌ساز ادب معاصر - شعر فارسی وارد مرحله تازه‌ای در حوزه‌های مختلف شده است. در حقیقت، شاعر واقع‌گرا ریشه رفتار آدمی را در شرایط اجتماعی زمان می‌جوید و روابط میان افراد را از یک‌سو و افکار و امیدها و خیالات واهی و نومیدی‌ها و زبونی‌ها را از دیگر سو معلول علل معین اجتماعی می‌داند و همواره خود را به مسائلی مشغول می‌کند که مبتلا به عموم است (میترا، ۱۳۶۲: ۴۹).

از مهم‌ترین موضوعات سروده‌های معاصر، توجه به انسان‌ها، عدالت، علم، آزادی، حقوق زنان و... انعکاس رنج‌ها، آلام و آرزوهای به حق مردم است. بوریس ساچکوف در تعریف انسان رئالیست و واقع‌گرا می‌گوید: «انسان رئالیست، انسانی است که خود را از بند اسارت، بی‌عدالتی و استثمار می‌رهاند تا به آزادی واقعی برسد. این انسان، انسانی است که آینده متعلق به اوست.» (۱۳۶۲: ۳۵۱)

نامیدی‌های شعر (م. امید)

نومیدی‌های شعر اخوان بیشتر ریشه در مسائل سیاسی - اجتماعی دارد. اخوان بهترین دوران شکوفایی شعرش را صرف



**نومیدی‌های
شعر اخوان
بیشتر ریشه در
مسائل سیاسی
- اجتماعی دارد.
اخوان بهترین
دوران شکوفایی
شعرش را صرف
روشنگری
اوضاع سیاسی
- اجتماعی در
طول سال‌های
خفقان و سیاه
کودتای ۲۸
مرداد کرده
است. توصیفی
که اخوان از
آن دوران دارد،
بسیار بدبینانه و
نومیدانه اما کاملاً
واقعی است**

تأثیر گذاشت و موجب شد تا دچار یأس و نومیدی و سرخوردگی شود.

البته نامیدی در این دوره فقط گریبان‌گیر اخوان نشده است بلکه بسیاری از شاعران معاصر با آن درگیر بوده‌اند؛ بعضی‌ها کمتر و بعضی‌ها بیشتر. در مجموعه شعر «باغ آینه» اثر شاملو، سایه سنگین نومیدی را تقریباً در همه شعرها می‌توان دید. در شعر «فریادی و... دیگر هیچ» یأس و نومیدی توانایی‌هایش را این‌گونه به رخ می‌کشد:

فریادی و دیگر هیچ
چرا که امید آن چنان توانا نیست
که پا بر سر یأس بتواند نهاد
بر بستر سبزه‌ها خفته‌ایم
با یقین سنگ

روشنگری اوضاع سیاسی - اجتماعی در طول سال‌های خفقان و سیاه کودتای ۲۸ مرداد کرده است. توصیفی که اخوان از آن دوران دارد، بسیار بدبینانه و نومیدانه اما کاملاً واقعی است. شعر «زمستان» که زبان حال مردم و بیانگر جو سیاسی - اجتماعی حاکم بر ایران بعد از کودتاست، در واقع اعتراض شاعر به وضع بد اجتماعی و فشار و اختناق است. فقر، اختلاف طبقاتی، بی‌عدالتی، نبود آزادی، نابودی اقتصاد، همه و همه دست به دست هم داد تا جوانانی چون اخوان به حال مردم و دردمندان روزگار خویش دل بسوزانند. این دگرگونی‌ها و نوسانات به شدت در روحیه و مضامین اشعارش

بر بستر سبزه‌ها با عشق پیوند نهاده‌ایم
و با امیدی بی شکست
از سبزه‌ها
با عشقی به یقین سنگ بر خاسته‌ایم
اما یأس آن چنان تواناست
که بسترها و سنگ‌ها، زمزمه‌ای بیش نیست.
فریادی
و دیگر
هیچ!

(حقوقی، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱)

دوران استبداد رضاخانی دوره پیدایش شاخه‌ای از رمانتیسم است که نیما سر شاخه اصلی آن است و تحت تأثیر رمانتیسم فرانسه قرار دارد. از ویژگی‌های این دوره، انزواطلبی، سرخوردگی، پناه بردن به طبیعت و تنهایی است.

از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به خاطر آزادی‌های سیاسی نسبی، نوگرایی در شعر به تثبیت می‌رسد و دیدگاه‌های سیاسی در شعر مطرح می‌شود و اندیشه‌های سوسیالیستی رخ می‌نماید. رنالیسم اجتماعی، حمله به امپریالیسم، ستایش صلح و دشمنی با جنگ، مضمون رایج روزگار می‌شود و شاعران از پیرامونشان مطلع و آگاه‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۵۶-۵۰).

از درون مایه اصلی شعر این دوران، موضوعات مرگ، یأس و ناامیدی است که با شعر «کار شب پا» و «پادشاه فتح» نیما - که در واقع صدای نمادگرایی (سمبولیسم) اجتماعی است - آغاز می‌شود و بعد در شعر اخوان ثالث و در شعر «زمستان» نمود می‌یابد: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است».

اخوان از بهترین پیغام‌گزاران مسائل اجتماعی این دوران است. «برهای همه عالم شب و روز / در دلم می‌گیرند». در آن حال و هوای یأس‌انگیز و مرگ‌آلود، مضامین ستایش می و میخانه، پناه بردن به مواد مخدر و هرویین رواج می‌یابد. شعر مایوسانه دهه ۱۳۳۰ هیچ پشتوانه فکری و فلسفی ندارد و فقط جنبه سیاسی - اجتماعی آن قوی است.

جریان شعر اخوان از رمانتیسم به سمبولیسم اجتماعی و رنالیسم است. اخوان در مجموعه‌های «زمستان»، «آخر شاهنامه» و «از این اوستا» واقعیت‌های جامعه را با زبانی نمادین به تصویر می‌کشد (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۴). زبان حماسی اخوان از یک سو و ناامیدی‌های او از دیگر سو موجب شد او را شاعر حماسه شکست بنامند. اخوان ثالث از شاعران سرسخت سیاسی دوران سیاه پهلوی است

که همچون فردوسی بزرگ، عاشق وطن، اساطیر، رؤیاها، افسانه‌ها، قهرمانان و جنبش‌های ناب ایرانی است و تمام این عشق‌ورزی‌ها برای مقابله با نظام بی‌ریشه‌ای است که به هیچ کجای این خاک وابستگی نداشتند و بی‌مهری‌های خشونت‌بارشان به ایران زمین، مهر غریب م. امید را باعث شده است (کاخ، ۱۳۷۹: ۸۵).

شعر اخوان همان‌طور که خود می‌گوید، جنبه سیاسی دارد: «غیر از بعضی شعرهای غزلی یا شعرهای کوتاه دیگر بقیه و سواد اعظم شعرهای من جهت اجتماعی داشته، جهت سیاسی داشته، بدون اینکه من سیاست را صریحاً و مستقیماً چه در شعر نو و چه در شعر کهنه‌ام آورده باشم. وقتی دیدم چه بلایی سر مصدق آمد، شعر «توحه» یا قصیده «تسلی و سلام»، «دیدی دلا که یار نیامد» و الخ را گفتم و به پیرمحمد احمدآبادی تقدیم کردم که خود مصدق بود. شعر را با یک ناله و درد توأم کردم» (محمدعلی، ۱۳۶۹: ۴۵).

بنابراین، می‌بینیم که اخوان اوضاع و احوال جامعه را چه شاعرانه به تصویر می‌کشد. در شعر «نادر یا اسکندر» می‌خوانیم:

«در مزار آباد شهر بی تیش
وای جغدی هم نمی‌آید به گوش
دردمندان بی خروش و بی فغان
خشمناکان بی فغان
آنها در سینه‌ها گم کرده راه
مرغکان سرشان به زیر بال‌ها
در سکوت جاودان مدفون شده است
هرچه غوغا بود و قیل و قال‌ها
آب‌ها از آسیا افتاده است
دارها بر چیده خون‌ها شسته‌اند
جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها
پشکین‌های پلیدی رسته‌اند
مشت‌های آسمان کوب قوی
وا شده‌ست و گونه‌گون رسوا شده است
یا نهان سیلی‌زنان یا آشکار
کاسه پست گدایی‌ها شده است»

(آخر شاهنامه، کاوه یا اسکندر)
در چنین اوضاعی، اخوان اعتقاد داشت که «نومید بودن و نومید کردن نجیب‌تر و درست‌تر است از امید دروغین دادن و داشتن؛ چون حداقل فایده این نجابت و درستی این است که آدم، دروغ‌ها و پدر سوختگی‌ها را نخوایسته و نیاراسته» به این خاطر نغمه‌های نومیدانه توأم با نفرین و نفرت را سر داده است (حسین‌پور چاقی، ۱۳۸۴: ۲۴۴).



همان طور که گفته شد اخوان شاعری است که به انسان می‌اندیشد و شعر را دادنامه و فریادنامه می‌داند که خار چشم زورگویان و ستمگران می‌شود و مرهم درد مظلومان و تسکین ناله‌هایشان. اخوان وقتی از اوضاع جامعه چیزی جز سیاهی و پلیدی نمی‌بیند، به تاریخ می‌اندیشد و همه چیز را به پرسش می‌گیرد و به چراهای بی‌جواب می‌اندیشد و در واقع به جهان‌شناسی می‌پردازد و به نفی هستی و نداشتن اختیار و اراده انسان و سیطره تقدیر کور می‌کشاند. به راستی که اخوان «مرثیه‌خوان وطن مرده خویشت» است. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و پیامدهای آن تأثیر بسیار عمیقی بر روحیات اخوان و هم‌نسلان او گذاشت و این شکست سیاسی کمر مبارزان را شکست و زمین‌گیرشان کرد اما این شکست به معنی تسلیم و خواری نیست، ولی چرایی شکست و افسوس از نبردهای بی‌فراجام.

شعر اخوان چون آینه‌ای بیانگر محرومیت‌ها، تلاش‌ها و آرزوهای هم‌نسلان اوست که در اوج شور و اعتماد، ناگهان خود را فریب‌خورده و تنها یافت.

اخوان اوضاع و احوال پر از ترس و تهدید و خفقان پس از کودتا را در شعر نمادین «زمستان» چنین توصیف می‌کند که - قندیل سپهر تنگ میدان (خورشید) در تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود - پنهان شده است و هیچ امیدی به طلوع دوباره آن نیست. وقتی شعر «زمستان» را می‌خوانیم در واقع، بخشی از تاریخ - یعنی وضعیت حکومت، جامعه، مردم، آزادی‌خواهان، مبارزان و روشنفکران - را از نظر می‌گذرانیم و مردمی را که در نگاه‌هایشان برق امید می‌نماند است:

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید، نتواند

که ره تاریک و لغزان است

و گر دست محبت سوی کس یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است»

در چنین اوضاعی است که اخوان زمین و زمان را علیه انسان می‌بیند. حتی گویا آسمان هم به زیر کشیده شده است و دیگر چشم امید به آن هم نمی‌توان دوخت و انگار خاک مرده بر سر مردم پاشیده‌اند. روز قیامت شده است و همه از هم فراری‌اند و هیچ‌کس به داد کسی دیگر نمی‌رسد. این‌ها موجب شد اخوان از ناامیدترین شاعران معاصر شناخته شود:

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان

نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین

درختان اسکلت‌های بلور آجین، زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه

غبار آلوده مهر و ماه

زمستان است»

(اخوان ثالث، ۱۳۷۱: ۹۹-۹۷)

اخوان در شعر «پند» نیز همانند «زمستان» به توصیف خفقان حاکم بر جامعه می‌پردازد:

...

«که بیرون برف و سرما و تگرگ است

مبادا چشم خود بر هم گذاری!

نه چشم اختر است این، چشم گرگ است

همه گرگ‌اند و بیمار و گرسنه»

(همان: ۱۳۹-۱۳۸)

امید در شعر «چاووشی» سه راه را می‌بیند که با هم متفاوت‌اند: یکی راه فرومایگان و اهل سازش و تسلیم و دیگر راه محافظه‌کاران و سوم راه انسان‌های آزاده و انقلابی، که امید از این گروه است و این راه را «راه بی‌برگشت، بی‌فراجام» می‌نامد. او از اینکه هر سازی که می‌شنود بدآهنگ و نفرت‌آور است، بسیار غمگین و دلتنگ می‌شود و ره‌توشه می‌گیرد و قدم در راه بی‌برگشت می‌گذارد تا ببیند آیا آسمان هر جای دیگر هم همین رنگ است:

«من اینجا بس دلم تنگ است

و هر سازی که می‌بینم بد آهنگ است

بیا ره‌توشه برداریم

قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم

ببینیم آسمان «هر کجا» آیا همین رنگ است»

(همان: ۱۴۴-۱۴۳)

و شعر «باغ من» که در آن باغ بی‌برگی نماد ایران بعد از کودتا است:

«آسمان را گرفته تنگ در آغوش ابر، با آن پوستین سرد نمناکش
باغ بی‌برگی

روز و شب تنهاست

با سکوت پاک غمناکش»

(همان: ۱۵۲)

و در شعر «کاهه یا اسکندر» انقلاب مردم شکست خورده و مبارزان سرکوب شده‌اند و خشم و خروش همه فروکش کرده است. در چنین موقعی امید شهر خود را تسلیم سرنوشت می‌بیند و آن را «مزار آباد شهر بی‌تپش» می‌نامد که حتی از جغد هم که پرندۀ شومی است، صدایی در نمی‌آید.

«در مزار آباد شهر بی‌تپش

وای جغدی هم نمی‌آید به گوش

سکوت همه‌جا را فرا گرفته است و کسی جرئت سر بر آوردن و اعتراض ندارد.

آه‌ها در سینه‌ها گم کرده راه

مرغکان سرشان به زیر بال‌ها

در سکوت جاودان مدفون شده است

هرچه غوغا بود و قیل و قال‌ها

آب‌ها از آسیا افتاده است

دارها بر چیده، خون‌ها شسته‌اند

جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها

**اخوان تصویر گر
خشونت‌ها،
پلشتی‌ها،
درد‌ها و الام
انسان به ذلت و
خواری افکنده
شده است اما
هدف اصلی اش
بیدارگری است و
می خواهد مردم،
اوضاع و احوال
ذلت بارشان را
از یاد نبرند و
لااقل چاره‌ای
بیندیشند**

پشکین‌ها پلیدی رسته‌اند»
موج انقلاب فروکش کرد و مبارزات راه به جایی
نبرد؛ استبداد بر همه جا چنگ انداخته و همه امیدها
ناامید شده و شب چتر سیاه خود را بر همه جا
گسترده و صدای آزادی خواهی در گلو مانده است:
«خانه خالی بود و خوان بی آب و نان
وانچه بود، آتش دهن سوزی نبود
این شب است، آری شبی بس هولناک
لیک پشت تپه هم روزی نبود
باز ما ماندیم و شهر بی تپش
آنچه گفتار است و گرگ و روبه است
گاه می گویم فغانی بر کشم
باز می بینم صدایم کوتاه است»
امید در چنین اوضاعی است که به خاطر وعده‌های
پوچ و توخالی از همه چیز و همه کس ناامید می شود
و از سر خشم و غضب، آرزوی آمدن حاکم ظالم
دیگری را می کند تا شاید تغییری ایجاد شود:
«باز می گویند فردایی دگر
صبر کن تا دیگری پیدا شود
کاوه‌ای پیدا نخواهد شد، امید!
کاشکی اسکندری پیدا شود»

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۱)
اخوان از دنیایی سخن می گوید که زندگی‌ها به
فساد و تباهی کشیده شده است. او انسان‌هایی را
وصف می کند که به فردای خود امیدی ندارند و
به همه چیز بی اعتمادند و گویی زندگی‌شان بر آب
نهاده شده است. انسان‌هایی که در قلب همدیگر
حتی غریب‌اند و سرگردان، و از فرط بیماری به
تمناشای اعدام محکومین می‌روند (لنگرودی،
۱۳۸۱: ۵۱۸).

«قرن خون آشام
قرن وحشتناک تر پیغام
کاندران با فضله موهوم مرغ دور پروازی
چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر می‌آشوبند»
اخوان تصویر گر خشونت‌ها، پلشتی‌ها، درد‌ها و الام
انسان به ذلت و خواری افکنده شده است اما هدف
اصلی اش بیدارگری است و می خواهد مردم، اوضاع
و احوال ذلت بارشان را از یاد نبرند و لااقل چاره‌ای
بیندیشند. او رسالت و مسئولیت انسانی خود را در
قالب شعر و هنر به مردم می‌رساند.

نومیدی‌های اخوان تا آنجا پیش می‌رود که به
این باور می‌رسد که آخر شاهنامه همه قیام‌ها و
انقلاب‌ها ناخوشایند و محکوم به شکست است.
او خود و دوستان مبارزش را چون فاتحان پیر و
گوژپشت می‌داند که با شمشیرهای زنگ زده و

تیرهای شکسته در خیال فتح و پیروزی‌اند:
«آه، دیگر ما
فاتحان گوژپشت و پیر را مانیم
تیغ هامان زنگ خورد و کهنه و خسته
کوس هامان جاودان خاموش
تیر هامان بال بشکسته»

اما با وجود همه این بدبختی‌ها و پریشانی‌ها، هنوز
کورسویی از امید در دل «م. امید» هست که او
را روی پا ننگ می‌دارد. او خود و یارانش را چون
اصحاب کهف می‌داند که گهگاهی به امید پیروزی و
برچیده شدن بساط ظلم و ستم از خواب برمی‌دارند
ولی می‌بینند هنوز «دقیانوس» زنده است:
گاهگه بیدار می‌خواهیم شد زین خواب جادویی
«همچو خواب همگنان غار
چشم می‌مالیم و می‌گوییم آنک، طرفه قصر ز رنگار
صبح شیرین کار
لیک بی‌مرگ است دقیانوس
وای، وای، افسوس!»

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۷)
اخوان، شاعر محرومیت‌ها و رنج‌هاست. شاعر نسلی
است که از فقر و فلاکت در زیر چکمه استعمار
دست و پا می‌زند؛ در حالی که ثروت سرشارش را
به یغما می‌برند. این‌هاست که اخوان را به خروش
می‌آورد؛ خروشی از گلوی تاریخ که همچنان
طنین‌انداز است:

«سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد
می‌کنم فریاد، ای فریاد! ای فریاد!»
(اخوان ثالث، ۱۳۷۱: ۷۸)

سال‌های (۱۳۳۸-۱۳۳۵)، سال‌های تنهایی
اخوان است؛ وقتی صدایش به جایی نمی‌رسد،
خشم‌ها و عصبانیت‌ها و تنهایی‌هایش را با شعر
قسمت می‌کند. او دیگر امیدی به کسی ندارد و
حتی در انتظار شنیدن خبر خوشی از قاصدک -
که پیام‌آور خوشی‌هاست - هم نیست. حتی به بهار
زندگی بخش هم امیدی ندارد و خود را چون بیابان
خشک و غریبی می‌داند که به فراموشی سپرده شده
است:

«ای بهار همچنان تا جاودان در راه!
همچنان تا جاودان بر شهرها و روستاهای دگر
بگذر
هرگز و هرگز
بر بیابان غریب من
منگر و منگر»

(اخوان، ۱۳۷۸: ۹۹-۹۷)
اخوان همه‌چیز را برای خود تمام شده می‌داند و

به قاصدک می‌گوید که بیخود، دور و برش نگرده؛ چون انتظار شنیدن خبر خوشی را ندارد:
«گرد بام و در من
بی‌ثمر می‌گردد
انتظار خبری نیست مرا
قاصدک!

در دل من همه کورند و کردند»

(همان: ۱۳۸-۱۳۶)

پس ناامیدی‌های اخوان از مرحله اجتماعی به فلسفی می‌گراید:
غم دل با تو گویم، غار!
بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست؟
صدا نالنده پاسخ داد
آری نیست؟»

(از این اوستا: ۲۷)

اخوان، شاعر دل‌شکسته‌ای است که چاووشی خوان قافله حسرت و اندوه و خشم و نفرت و راوی قصه‌های فراموش شده و از یاد رفته و آرزوهای دست‌نیافتنی و بر باد رفته است. او همانند نیما، شاعری اجتماعی است اما با تفاوت‌هایی؛ نیما هم در سروده‌هایش، درد و رنج مردم را بیان می‌کند اما همواره امیدوار است.

شعر «مایا»ی اخوان تحت‌تأثیر «مرغ آمین» نیما سروده شده است اما تفاوتشان این است که مرغ آمین با آمین! آمین! گفتنش دریچه‌ای به سوی افق روشن می‌گشاید و نوید طلوع و دمیدن صبح و گریز شب را می‌دهد اما در «مایا»ی اخوان، طوطی با «هرگز هیچ» گفتنش، تارهایی از ناامیدی و اختناق در ذهن خواننده می‌تند و تمام دریچه‌ها را به سوی تنفسگاهی روشن و پاک می‌بندد (لنگرودی، ۱۳۸۱: ۶۳۴).

«و مایا! هرگز هیچ معجز روی خواهد داد
به آیینی که در افسانه‌های دین شنیدستیم؟
که شرم آید زمین را از قساوت‌ها
و خون را خاک نپذیرد؟
و مایا! هرگز آیا می‌تواند بود
که بر ایشان بسوزد آسمان را دل
و در آن لحظه‌های آخر یکی - تنها یکی - ناکشته
راه آسمان گیرد؟
و مایا گفت با تکرار - در حالی که از منقار
سخن خونین، چنان چون پاره‌هایش از جگر بر
خاک می‌افتاد
هرگز هیچ»

(اخوان، ۱۳۶۸: ۹۷-۹۶)

نتیجه‌گیری

از بررسی‌های انجام شده در سروده‌های اخوان ثالث (م. امید) این‌گونه برمی‌آید که ناامیدی‌های او نتیجه تحولات اجتماعی بوده که تجربه‌های تلخی به همراه داشته است. با اینکه تخیل از ویژگی‌های ذاتی شعر است اما اخوان، خیال‌پردازانه و رویایی فکر نکرده بلکه به واقعیت‌ها پرداخته است. شعر او میعادگاه امیدها و نومیدی‌هاست؛ اگرچه نومیدی همه شعر اخوان را در بر گرفته و امید، از همه چیز و همه کس و حتی از دوستان و یاران نزدیک خود بریده اما هیچ‌گاه از اصل هستی و خدا ناامید نشده است؛ چون انسان همواره به عشق و امید زنده است و اخوان هم شاعری عاشق و معتقد است. در جای جای سروده‌هایش، در مرثیه‌ها، دشنام‌ها و نفرت‌ها، می‌توان آرزومندی، بهروزی و شادکامی مردمان را ملاحظه کرد. او در شعر «زندگی» می‌گوید: «اما باید زیست». عشق اخوان به زندگی، به مردم و اعتقاداتش در جملاتی امیدبخش چون «نیستی تو تنها، من تنها» و «کار دنیا هم نمی‌ماند به یک سامان» و «در نمی‌گردد به یک پا گرد» موج می‌زند.

بنابراین، می‌بینیم که اخوان هیچ‌گاه تسلیم محض وقایع و حوادث تلخ روزگار نشده و همواره رسالت شاعری خود را در راستای آزادی‌خواهی و رهایی‌بخشی و بیداری مردمان انجام داده است و این‌ها را در شعر «زندگی می‌گوید: اما باید زیست» می‌خوانیم.

نیستی تنها تو، من تنها
با همیم و با همه، هستیم و همدردیم
کار دنیا هم نمی‌ماند به یک سامان
در نمی‌گردد به یک پاگرد، یا یک پاشنه، جانم
خود به این معنی، زیانکاریم، اگر ایمان نیاوردیم
هی فلانی! دل به غم مسپار، نومیدی بران از
خویش

دور دار از جان خود تشویش
هان مشو تسلیم نومیدی
که نماند از وجودت غیر خاکستر
جای شکرش باز هم باقی است
تو هنوز اینجا مرا داری
من تو را دارم
ما هنوز اینجا شناساییم
که چه هستیم و که هستیم و کجا هستیم
و چرا هستیم؟
این اصلی‌ترین اصل است
و چرا هستیم؟

منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی؛ زمستان، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۱.
۲. _____؛ آخر شاهنامه، انتشارات زمستان، تهران، ۱۳۸۷.
۳. _____؛ از این اوستا، انتشارات زمستان، تهران، ۱۳۸۷.
۴. برهانی، رضا؛ طلا در مس، انتشارات نویسنده، تهران، ۱۳۷۱.
۵. پرهام، سیروس؛ رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۳.
۶. حسینی، کاووس؛ گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، نشر ثالث، تهران، ۱۳۸۳.
۷. حسین پور چاقی، علی؛ جریان‌های شعری معاصر فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴.
۸. حقوقی، محمد؛ شعر زمان ما (۱)، احمد شاملو، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۵.
۹. حمیدیان، سعید؛ داستان دگردیسی (روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج)، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۰. زرین‌کوب، حمید؛ چشم‌انداز شعر نو فارسی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۹.
۱۱. ساچکوف، بوریس؛ تاریخ رئالیسم، ترجمه محمدتقی فرامزی، نشر تندر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۲. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ ادوار شعر فارسی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۰.
۱۳. عباس‌پور، مرادحسین؛ کافکا، روایتگر تراژدی مدرن، نشر رشن، اهواز، ۱۳۸۳.
۱۴. کاخی، مرتضی؛ باغ بی‌برگی، انتشارات زمستان، تهران، ۱۳۷۹.
۱۵. لنگرودی، شمس؛ تاریخ تحلیلی شعر نو، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱.
۱۶. مختاری، محمد؛ انسان در شعر معاصر، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲.
۱۷. محمدی آملی، محمدرضا؛ آواز چگور، نشر ثالث، تهران، ۱۳۷۷.